

سارتر از نگاه مطهری (بخش دوم)

هدایت علوی تبار *

DOI: 10.22096/ek.2026.2084534.1630

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۹]

چکیده

مرتضی مطهری متفکری برجسته بود که در کنار علوم اسلامی به پژوهش در زمینه فلسفه غربی نیز پرداخت و کوشید تا با مقایسه آنها شبهات دینی را پاسخ گوید و یکی از وظایف خود را که دفاع عقلانی از آموزه‌های اسلامی بود به انجام برساند. او بدین منظور مکاتب فلسفی مغرب زمین را تا آنجا که به زبان فارسی ترجمه شده بودند مطالعه و نقد کرد. یکی از این مکاتب اگزیستانسیالیسم بود که فرد شاخص آن پیش از انقلاب اسلامی ژان پل سارتر، فیلسوف مشهور فرانسوی، بود. سارتر فیلسوفی ملحد بود و فلسفه خود را بر این مبنا پایه‌گذاری کرده بود. مطهری در جایگاه متفکری متدین، رویکردی انتقادی به فلسفه سارتر دارد و در موارد متعدد آرای او را رد کرده است. در این مقاله این آرا در هشت عنوان دسته‌بندی شده و زیر هر عنوان، ابتدا نظر سارتر سپس نقد مطهری و در پایان، ارزیابی نگارنده آورده شده است. در بخش اول مقاله (که در شماره پیشین مجله به چاپ رسید) پس از مقدمه، چهار عنوان «رد ماهیت ثابت انسان»، «تقدم وجود بر ماهیت در انسان»، «آزادی» و «ناسازگاری خدا و آزادی انسان» بررسی شد. در بخش دوم به چهار عنوان «پوچ‌انگاری»، «نسبی بودن اخلاق»، «مسئولیت» و «انسان‌دوستی» پرداخته می‌شود و سپس زیر عنوان «نتیجه‌گیری» به ریشه اختلاف نظر میان این دو متفکر، اشاره خواهد شد.

واژگان کلیدی: مطهری؛ سارتر؛ پوچ‌انگاری؛ نسبی بودن اخلاق؛ مسئولیت؛ انسان‌دوستی.



پوچ‌انگاری

یکی از نتایج الحاد سارتر، پوچ‌انگاری (nihilism) است. در جهان‌بینی الهی، اعتقاد به وجود خدا به زندگی ضرورت می‌بخشد و آن را از بیهودگی خارج می‌کند. این اعتقاد سبب می‌شود انسان جهان را پوچ نداند و برای آن معنایی عینی، ذاتی و ثابت در نظر بگیرد. در این جهان‌بینی نه تنها زندگی انسان معنا دارد، بلکه مرگ او نیز با توجه به وجود حیات اخروی معنا پیدا می‌کند. اما هنگامی که انسان از اعتقاد به وجود خدا و به‌طور کلی از اعتقادات دینی دست می‌کشد، معنا از دست می‌رود، زیرا خدایی وجود ندارد تا آن را تأمین کند. بنابراین، سارتر با رد کردن «پدر آسمانی»، هرگونه معنای الهی و عینی را برای جهان، انسان، زندگی و مرگ رد می‌کند و به پوچی می‌رسد. او این پوچی را نه تنها با زبان فلسفی در هستی و نیستی، بلکه با زبان داستان در تهوع بیان کرده است. روکانتن، قهرمان داستان، مردی آزاد، بدون خانواده، شغل و دوست است که هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد. جهانی که او در آن زندگی می‌کند، هیچ توجیه، دلیل و ضرورتی ندارد. «اینجا داریم می‌خوریم و می‌نوشیم تا وجودهای گرانبایمان را حفظ کنیم و حال آنکه هیچ، هیچ، هیچ جور دلیلی برای وجود داشتن نیست».^۱ در این جهان، همه چیز از جمله خود او، زیادی است. روکانتن با واقعیت نامنظم، نامعقول، غیرضروری، بی‌دلیل و پوچ وجود مواجه می‌شود و در برابر آن احساس تهوع می‌کند.

از نظر سارتر، انسان با کنار گذاشتن اعتقاد به خدا آرامش و امنیت سابق خود را از دست می‌دهد. زندگی در عالمی بی‌معنا انسان را دچار وحشت می‌کند، اما چاره‌ای نیست و ما باید این وحشت را تحمل کنیم و با پذیرش همه تبعات کنار گذاشتن خدا به معنایی انسانی برای زندگی دست یابیم. پناه بردن به خدا برای معنا دادن به زندگی چیزی جز خودفریبی نیست. خدا مرده است، اما انسان‌ها به علت اینکه در خودفریبی به سر می‌برند، دست از این جاذبه بزرگ برنمی‌دارند، زیرا زندگی زیر سایه خدا را خوشایند می‌یابند. در عالمی که خدا ندارد فقط انتخاب انسان است که اعمالش را توجیه می‌کند. اکنون انسان، آزاد است تا برای جهانی که در آن زندگی می‌کند و همچنین برای وجود خودش معنایی «بتراشد». او نمی‌تواند از وجود بگریزد؛ از این رو برای اینکه بتواند وجود را تحمل کند، ناگزیر است برای آن معنایی بیابد یا ابداع کند. این معنا نه ذاتی است و نه ثابت، بلکه معنایی عرضی و متغیر و کاملاً شخصی و فردی و نسبی است که می‌تواند دست‌کم برای مدتی پوچی را برطرف کند. در همان داستان تهوع هنگامی که روکانتن در کافه‌ای مشغول گوش دادن به موسیقی جاز و آواز زنی سیاه‌پوست است، احساس می‌کند که حالت

۱. ژان پل سارتر، تهوع، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم (تهران: نیلوفر، ۱۳۷۱)، ۲۱۸.

تهوعش ناپدید شده است. او به تجربه پی می‌برد که موسیقی حالت تهوع را از بین می‌برد. او هنگام نوشتن نیز احساس می‌کند که حالت تهوعش از بین می‌رود. «راستش این است که من نمی‌توانم قلمم را زمین بگذارم: فکر می‌کنم که دچار تهوع خواهم شد و چنین احساس می‌کنم که به یاری نوشتن عقبش می‌اندازم».^۲ وظیفه معنا بخشیدن به امور بی‌معنا وظیفه‌ای مهم و محوری است و سارتر با برداشتن این وظیفه از دوش خدا و قرار دادن آن بر دوش انسان، یکی از جنبه‌های اومانیستی فلسفه خود را نشان می‌دهد.

نقد مطهری

مطهری ابتدا دو نوع جهان‌بینی را در مقابل هم قرار می‌دهد. در یک سو جهان‌بینی الهی که براساس آن «زندگی که پیدا شده بی‌جهت پیدا نشده، حیات هدف دارد، هستی لغو نیست، جهان بیهوده نیست، به تعبیر قرآن خلقت عبث و پوچ نیست»^۳ و در سوی مقابل، جهان‌بینی مادی که بر مبنای آن «حیات و زندگی اصلاً معنی ندارد، یک امری است که همین طور بیهوده و بی‌جهت پیدا شده... همه چیز پوچ است. همه راهها به پوچی منتهی می‌شود».^۴ او معتقد است که «پوچ‌گرایی»، امروزه در میان انسان‌ها رسوخ پیدا کرده و مانند خوره مغزها را می‌خورد و مانند سوهان روح‌ها را می‌تراشد. از نظر او، کامو و سارتر از متفکران مروج پوچ‌گرایی هستند و با اینکه زندگی را پوچ می‌دانند، بیهوده می‌کشند در این جهان بی‌معنا به نحوی به زندگی انسان معنا دهند. «امثال کامو و سارتر تفسیرشان درباره هستی هیچی و پوچی است و عجیب این است که در عین این که تفسیرشان از هستی پوچی است، می‌خواهند به زندگی انسان معنی بدهند. گفت: «این حکم چنین بود که کج‌دار و مریز»؛ چنین چیزی محال است».^۵ [۱۳]

سپس مطهری به مقایسه میان دو جهان‌بینی مذکور می‌پردازد و می‌گوید جهان‌بینی الهی که به هستی و زندگی معنا می‌دهد و همه چیز در نظام خلقت را دارای حساب منظم و دقیق می‌داند بهتر از جهان‌بینی مادی است که معنا را از زندگی می‌گیرد و حسابی برای عالم قائل نیست. نتیجه این پوچی و بی‌حساب بودن امور، این است که رفتار انسان هم پوچ می‌شود و خوبی و بدی، معنای خود را از دست می‌دهند. «حالا که پوچی است پس هیچ چیز در عالم

۲. سارتر، تهوع، ۳۰۲.

۳. مرتضی مطهری، گریز از ایمان و گریز از عمل (تهران: صدرا، ۱۳۹۵)، ۹۰.

۴. مطهری، گریز از ایمان و گریز از عمل، ۹۰.

۵. مطهری، گریز از ایمان و گریز از عمل، ۹۰.

حسابی ندارد؛ دیگر خوبی یعنی چه؟ بدی یعنی چه؟ خدمت یعنی چه؟ راستی یعنی چه؟ درستی یعنی چه؟ همه چیز هیچ و پوچ است».^۶

ارزیابی

در موضوع معنای زندگی، یکی از مهم‌ترین تقسیم‌بندی‌ها تمایز نهادن میان معنای عینی (objective) و معنای شخصی (subjective) است. کسانی که به معنای عینی معتقدند، آن را معنایی تعریف می‌کنند که جدا از ابداع و انتخاب انسان وجود دارد و خاصیت معنابخشی خود را حفظ می‌کند. خدا مهم‌ترین عامل در دادن معنای عینی به زندگی است؛ اما معنای شخصی، وابسته به انسان است و جدا از انتخاب و ابداع او وجود ندارد. معمولاً گفته می‌شود که اگر زندگی معنای عینی نداشته باشد، پوچ است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر زندگی از لحاظ عینی پوچ باشد، آیا می‌توان به آن معنای شخصی داد؟ پاسخ سارتر به این پرسش مثبت و پاسخ مطهری منفی است. در دفاع از سارتر می‌توان گفت اولاً «ادل دلیل علی امکان شیء وقوعه» (بهترین دلیل برای اثبات امکان چیزی وقوع آن است). ما در جهان، انسان‌های بسیاری را می‌بینیم که به خدا و معنای عینی اعتقاد ندارند، ولی به زندگی خود ادامه می‌دهند و در مواردی زندگی‌های موفق و شادی نیز دارند. وجود این زندگی‌ها بهترین دلیل است بر اینکه معنای شخصی می‌تواند زندگی را سرپا نگه دارد. ثانیاً با توجه به اینکه انسان نمی‌تواند بدون معنا زندگی کند، انسان‌هایی که به هر دلیلی به خدا و معنای عینی اعتقاد ندارند چه باید بکنند؟ آیا باید رهایشان کرد تا خودکشی کنند یا باید راه معنای شخصی را به رویشان گشود تا بتوانند به زندگی تداوم بخشند؟ از نظر سارتر اکنون که خدا وجود ندارد، انسان باید خدای جهان خویش باشد و از هر راهی که می‌تواند، معنا خلق کند؛ بنابراین منحصر نکردن معنا به معنای الهی و عینی و به رسمیت شناختن معنای شخصی به انسان‌های بی‌ایمان کمک می‌کند به زندگی ادامه دهند.

نسبی بودن اخلاق

از نظر سارتر اعتقاد به وجود خدا منجر به پذیرش اخلاق مطلق می‌شود، یعنی اخلاقی که در آن خیر و شر و ارزش مطلقی وجود دارد که خدا آنها را معین کرده است؛ بنابراین در اخلاق الهی، خدا مبنای همه ارزش‌های اخلاقی است و وظیفه انسان پیروی از ارزش‌هایی است که از پیش وجود دارند و مشروعیت خود را از اوامر و نواهی الهی می‌گیرند. سارتر می‌گوید اگر انسان، وجود خدا را رد کند باید همه نتایج آن را بپذیرد و یکی از این نتایج، رد اخلاق الهی است. در جهان

۶. مطهری، گریز از ایمان و گریز از عمل، ۹۱.

بی‌خدا احکام اخلاقی از پیش وجود ندارند، زیرا خدایی وجود ندارد تا آنها را معین کند. در چنین جهانی، انسان خود را وانهاده می‌یابد؛ احساس وانهادگی به معنای احساس رهاشدگی در جهانی است که هیچ ارزش مطلق و الزام‌آوری در آن وجود ندارد.

اما در نبود خدا کسی باید باشد تا ارزش‌ها را بیافریند و این آفریننده جدید ارزش‌ها کسی جز انسان نیست. آزادی انسان «در حالی که خودش بی‌مبناست مبنای ارزش‌هاست».^۷ سارتر با کنار گذاشتن خدا اخلاقی را بنیان می‌نهد که از هر جهت وابسته به انسان است. او در خاطرات جنگ به صراحت می‌گوید: «ارزشی وجود ندارد جز واقعیت بشری برای واقعیت بشری».^۸ به میان آوردن هرگونه امر غیر بشری، ارزش اخلاقی عمل را از بین می‌برد. «واقعیت بشری ملزم است که برای اخلاقش فقط به خود اتکا کند... چه خدا وجود داشته باشد چه وجود نداشته باشد، اخلاق مسئله‌ای "میان انسان‌ها" است و خدا حق ندارد در آن فضولی کند».^۹

انکار خدا باعث می‌شود تا انسان به خودش متکی باشد و بدون اتکا به نیرویی فراطبیعی، ارزش‌هایش را انتخاب کند. «هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز مرا در پذیرش این یا آن ارزش خاص، این یا آن معیار خاص برای ارزش‌ها توجیه نمی‌کند. من به عنوان موجودی که به وسیله آن ارزش‌ها وجود دارد، توجیه‌ناپذیر هستم».^{۱۰} پیش از انتخاب و عمل، هیچ ارزشی وجود ندارد. ارزش‌ها از آسمان نازل نشده‌اند و انسان آنها را کشف نمی‌کند، بلکه با انتخاب خود آنها را می‌آفریند؛ بنابراین به تعداد انسان‌ها می‌تواند ارزش و راه رستگاری وجود داشته باشد. هنگامی که شخصی در موقعیتی خاص، عملی را انتخاب می‌کند با انتخاب خود به آن عمل ارزش می‌دهد و آن را به عملی خوب و شایسته تبدیل می‌کند؛ در مگس‌ها، اورستس به زئوس می‌گوید: «هیچ چیز در آسمان باقی نمانده است، نه خوبی نه بدی، و نه کسی که به من فرمان دهد... من انسانم و هر انسانی باید راه خودش را پیدا کند».^{۱۱}

بدین ترتیب، انسان مبنای اخلاق است و این نشان می‌دهد که اخلاق از نظر سارتر اومانستی و نسبی است. سارتر با قرار دادن انسان به جای خدا اخلاق بشری و نسبی را جایگزین اخلاق الهی و مطلق می‌کند؛^[۱۲] زیرا از نظر او، هر امر بشری از جمله خیر و شر و ارزش، نسبی است.

7. Jean-Paul Sartre, *Being and Nothingness; An Essay on Phenomenological Ontology*, trans. Hazel Barnes (London: Methuen, 1958), 38.

8. Jean-Paul Sartre, *The War Diaries of Jean-Paul Sartre: November 1939-March 1940*, trans. Quintin Hoare (New York: Pantheon Books, 1984), 108.

9. Sartre, *The War Diaries of Jean-Paul Sartre: November 1939-March 1940*, 108.

10. Sartre, *Being and Nothingness; An Essay on Phenomenological Ontology*, 38.

11. Jean-Paul Sartre, *No Exit and Three Other Plays*, trans. Stuart Gilbert and Lionel Abel (New York: Random House, 1995), 122.

البته از اینجا نباید نتیجه گرفت که سارتر انجام دادن هر عملی را مجاز و درست می‌داند. معیاری که او برای درستی عمل ارائه می‌دهد «صداقت» و دوری از هرگونه «خودفریبی» است.

نقد مطهری

مطهری در بحث از مطلق یا نسبی بودن اخلاق میان اخلاق به معنای خوی و خصلت و اخلاق به معنای فعل و رفتار اخلاقی، فرق می‌گذارد. اخلاق به معنای اول، یعنی «یک سلسله خصلتها و سجایا و ملکات اکتسابی که بشر آنها را به عنوان اصول اخلاقی می‌پذیرد».^{۱۲} او اخلاق به این معنا را «یک امر ثابت و مطلق و همگانی و همیشگی» می‌داند؛ اما اخلاق به معنای دوم عبارت است از «پایه کردن همان روحیات در خارج». اخلاق به این معنا نسبی است و «در شرایط مختلف، مختلف می‌شود و باید هم مختلف بشود».^{۱۳} البته منظور این نیست که انسان در یک جا یک جور است و در جایی دیگر جوری دیگر، بلکه همان انسانی که از لحاظ خصلت همیشه یک جور است در جاهای مختلف به شیوه‌های مختلف عمل می‌کند. برای مثال، انسانی که از لحاظ خوی و خصلت راستگو است و در حالت عادی راست می‌گوید، اگر شرایط اقتضا کند، دروغ مصلحت‌آمیز می‌گوید.

مطهری پس از این تفکیک اظهار می‌کند که اخلاق از نظر سارتر در معنای اول نیز نسبی است، زیرا در نظریه او هیچ معیاری خارج از خود انسان برای اخلاقی بودن عمل وجود ندارد و اخلاق از پسند و انتخاب خود فرد سرچشمه می‌گیرد. هر خلقی که مورد پسند بود، خوب است و هر خلقی که ناپسند بود، بد است؛ اما اشکال اینجاست که «پسند متغیر است و در طول زمان پسندها تغییر می‌کنند».^{۱۴} بنابراین، «در مبنای سارتر و اشخاصی که می‌گویند معیاری برای اخلاق جز پسند و انتخاب انسان وجود ندارد، اخلاق و خوی امری نسبی می‌شود».^{۱۵} مطهری از زاویه تفاوت میان فعل طبیعی و اخلاقی نیز به نظریه سارتر انتقاد می‌کند و معتقد است که در این نظریه تمایز میان این دو فعل برداشته شده است: «در این نظریه گویی میان فعل طبیعی و فعل اخلاقی فرق گذاشته نشده است. هر فعل طبیعی فقط به دلیل اینکه من انتخاب کرده‌ام، فعل اخلاقی می‌شود».^{۱۶}

۱۲. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام (تهران: صدرا، ۱۳۸۸)، ۱۰۹.

۱۳. مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ۱۰۹.

۱۴. مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ۹۷.

۱۵. مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ۱۰۴.

۱۶. مرتضی مطهری، یادداشت‌ها، جلد ۱۱ (تهران: صدرا، ۱۳۸۶)، ۱۳۰.

ارزیابی

۱. از نظر سارتر حتی اگر اصول کلی اخلاقی وجود داشته باشند، باز بی‌فایده هستند؛ زیرا نمی‌توانند انسان را در عمل راهنمایی کنند. اصول کلی اخلاقی به سبب کلی بودن، نمی‌توانند در مصادیق جزئی به انسان کمک کنند. هیچ نظام اخلاقی نمی‌تواند به ما بگوید که اینجا و اکنون چه کاری باید انجام دهیم. برای مثال، اصول اخلاقی می‌گویند عدالت خوب است، اما انسان خودش باید تصمیم بگیرد که کدام عمل عادلانه است. اوست که اعمال را ارزش‌گذاری می‌کند. «هیچ یک از قواعد اخلاق کلی نمی‌تواند به تو نشان دهد که چه کاری باید انجام دهی».^{۱۷}

۲. سارتر اخلاق را نسبی می‌داند، اما این به معنای بی‌بندوباری و انجام دادن هر عمل خلافی به نام آزادی فردی نیست. مطهری گرچه بی‌بندوباری را نتیجه منطقی نظر سارتر می‌داند، اما قبول دارد که خود سارتر چنین نتیجه‌ای را رد می‌کرد.

«سارتر و امثال او (اگزیستانسیالیست‌ها) در موضوع آزادی چیزهایی گفتند که نتیجه منطقی حرف آنها همین بود- و به آنها در این زمینه خیلی انتقاد کردند- و لهذا کم‌کم کار به جایی رسید که در خود اروپا اگزیستانسیالیسم مساوی شد با کامجویی و شهوترانی و لابلایگری و بی‌بندوباری. ولی بعد آنها هم در مقام توجیه برآمدند که چنین نیست، از مکتب ما سوء استفاده کرده‌اند، مکتب ما چنین چیزی نمی‌گوید».^{۱۸}

همانطور که پیش‌تر اشاره کردیم، سارتر برای اینکه متهم به تجویز لابلایگری و بی‌بندوباری نشود برای درستی عمل معیار ارائه می‌دهد و می‌گوید عملی خوب و درست است که با «صداقت» انجام شود. اگر انسان با صداقت و به دور از هرگونه «خودفریبی» عملی را انتخاب کند، آن عمل برای او خوب و ارزشمند است. بنابراین می‌توان با در اختیار داشتن این معیار درباره اعمال دیگران داوری کرد و گفت فلان عمل درست یا نادرست است. البته ممکن است کسی به معیار سارتر ایراد بگیرد، اما نمی‌تواند بگوید او معیاری ارائه نداده است.

مسئولیت

از نظر سارتر، انسانی که به خدا ایمان دارد آزادی و مسئولیت خود را از دست می‌دهد، زیرا خدا موجودی است که جهان را خلق و همه قوانین و اهداف آن را معین کرده است. در چنین جهانی، وظیفه انسان این است که اهداف خدا را کشف و در جهت تحقق بخشیدن به آنها تلاش کند.

17. Jean-Paul Sartre, *Existentialism and Humanism*, trans. Philip Mairet (London: Methuen, 1977), 38.

۱۸. مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ۲۱۴.

از آنجا که خدا خیر و صلاح انسان را بهتر از خود او می‌داند، بهترین کاری که انسان می‌تواند بکند این است که به اراده او گردن نهد و اوامر او را اجرا کند. انسان مؤمن که تابع خداست از آزادی برخوردار نیست و به همین دلیل، مسئولیتی در قبال اعمالش ندارد. مسئولیت اعمال او بر عهده خداست. خدا تکیه‌گاه وجود او و ضامن اعمال اوست و همین امر به او آرامش می‌بخشد.

سارتر معتقد است انسان باید خدا را کنار بگذارد تا آزادی و مسئولیت خود را بازیابد. انکار وجود خدا باعث می‌شود تا انسان به خودش متکی باشد و مسئولیت وجود خویش و همچنین مسئولیت ساختن جهان را بر دوش خود احساس کند. او باید در جهانی بی‌خدا خودش را بسازد، زیرا خدایی وجود ندارد تا به او ماهیتی از پیش ساخته بدهد و او را از مسئولیت ساختن خود رهایی بخشد. انسان بدون هرگونه اتکا و کمکی از بیرون، محکوم است که آزادانه دست به انتخاب بزند و برای آینده خود طرح‌ریزی کند. همین ویژگی است که او را در مقام و مرتبه‌ای بالاتر از همه موجودات عالم قرار می‌دهد.

«اگر درست باشد که وجود مقدم بر ماهیت است، انسان مسئول چستی خود خواهد بود. بدین‌سان، اولین اثر اگزیستانسیالیسم این است که هر انسانی را مالک خودش، آنگونه که هست، می‌کند و مسئولیت کامل وجود او را به طور کامل بر دوش خودش می‌گذارد».^{۱۹}

از سوی دیگر، وقتی انسان آزادی خود را می‌خواهد، آزادی انسان‌های دیگر را نیز خواسته است. از آنجا که آزادی مبنای انتخاب است هنگامی که انسان خودش را انتخاب می‌کند همه انسان‌ها را در واقع انتخاب کرده است. «وقتی می‌گوییم انسان خودش را انتخاب می‌کند منظورمان این است که هر یک از ما باید خودش را انتخاب کند؛ اما همچنین منظورمان این است که انتخاب او برای خود، انتخاب برای همه انسان‌ها است».^{۲۰} ما با هر یک از اعمال خود، تصویری از انسان می‌سازیم که معتقدیم انسان به‌طور کلی باید آنگونه باشد. از این‌رو آنچه برای خود می‌پسندیم برای همه انسان‌ها پسندیده‌ایم. «هر انسانی، بدون هرگونه حمایت یا کمکی محکوم است که در هر لحظه بشریت را بسازد».^{۲۱} برای مثال، اگر کسی تصمیم بگیرد ازدواج کند با این کار نه تنها خودش، بلکه همه انسان‌ها را به ازدواج ملتزم می‌کند. بنابراین، هنگامی که انسان دست به عمل می‌زند باید از خود بپرسد که اگر همه مردم آنگونه عمل کنند چه خواهد شد و آیا می‌خواهد که

19. Sartre, *Existentialism and Humanism*, 29.

20. Sartre, *Existentialism and Humanism*, 29.

21. Sartre, *Existentialism and Humanism*, 40.

دیگران نیز مانند او عمل کنند. اگر پاسخ مثبت باشد، آن عمل خوب است. بدین سان، انسان مسئولیت عظیمی بر عهده دارد، زیرا نه تنها برای خود، بلکه برای کل بشریت تصمیم می گیرد و نه تنها مسئول خود، بلکه مسئول کل بشریت است.

نقد مطهری

۱. نظریه مسئولیت در فلسفه سارتر با نظریه آزادی در فلسفه او سازگار نیست و باعث سلب آزادی دیگران می شود: «مسئولیت یک فرد در انتخاب عمل خود نسبت به دیگران و به تعبیر خود سارتر اینکه انسان با عمل خود هم خود را انتخاب می کند و هم دیگران را، به معنی نوعی نفوذ جبری یک فرد است در ساختن دیگران و ملازم است با عدم آزادی آن دیگران در انتخاب خود».^{۲۲}

۲. اولاً از نظر سارتر، شعاع مسئولیت انسان محدود است به «آنجا که انسان انتخاب خود را مؤثر بداند و اما آنجا که در اثر گمنامی و انزوا و یا جهت دیگر، عمل مثبت و منفی خود را بی اثر می داند نه».^{۲۳} ثانیاً حتی اگر این محدودیت را بپذیریم، شعاع مسئولیت انسان بیش از این است. فقط این نیست که انسان کاری را برای خود انتخاب کند و به آن ارزش و کلیت بخشد و آن را برای دیگران نیز انتخاب کند. انسان فراتر از شعاع عمل خود مسئول مردم است، «مسئول راهنمایی آنها، نگهداری آنها از دشمن درنده، جمع و گردآوری آنها و جلوگیری آنها از تفرق و پراکندگی».^{۲۴}

۳. آزادی انسان، مسئولیت او را در قبال خودش اثبات نمی کند، چه برسد در قبال دیگران و جامعه. آزادی شرط لازم مسئولیت است نه شرط کافی. در اینجا باید میان سببیت و مسئولیت فرق گذاشت. آتش سبب سوزاندن فرش است، اما مسئول آن نیست. آزادی، آگاهی و توانایی شروط لازم مسئولیت هستند، اما جدا از اینها نیاز به چیز دیگری است تا مسئولیت تحقق یابد. «مسئولیت در جایی اعتبار می شود که علاوه بر آزادی و آگاهی و توانایی، رسالت و تکلیف هم در کار باشد، یعنی رسالت در مورد کارهایی است که انسان به عنوان یک وظیفه و یک تکلیف انجام می دهد».^{۲۵} این تکلیف در برابر چیست؟ یا در برابر دستگاه قضایی است یا در برابر وجدان و فطرت خودم یا در برابر قانون الهی. اگر من فردی را بکشم مسئول هستم، زیرا عمل من یا خلاف قانون اجتماعی یا خلاف وجدان فردی یا خلاف قانون الهی است. ریشه مسئولیت یا وجدان یا دین است. با توجه به اینکه وجدان امری ماورایی و معنوی است در نهایت به دین بازمی گردد؛

۲۲. مرتضی مطهری، یادداشت ها، جلد ۷ (تهران: صدرا، ۱۳۸۱)، ۸۰.

۲۳. مطهری، یادداشت ها، ۷: ۷۴.

۲۴. مطهری، یادداشت ها، ۷: ۷۹.

۲۵. مطهری، یادداشت ها، ۷: ۸۱.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ریشه مسئولیت، دین و ایمان است. «مسئولیت از دین انفکاک پذیر نیست. فلسفه‌هایی که خواسته‌اند مسئولیت منهای دین بسازند، همه شکست خورده هستند».^{۲۶} اما سارتر در جایگاه فردی مادی مسلک، نه وجدان و نه خدا را قبول دارد؛ از این رو مسئولیت که امری غیرمادی و معنوی است در فلسفه او بدون مبنا باقی می‌ماند.^{۲۷}

ارزیابی

برخی از نقدهای مطهری مانند اینکه سارتر وجدان را قبول ندارد، قابل بحث است؛ اما جدا از این موارد، باید به تناقضی در نظریه اخلاقی سارتر اشاره کنیم که به موضوع مسئولیت مربوط است. نظریه اخلاقی که سارتر در سخنرانی «اگزیستانسیالیسم نوعی اومانیزم است» مطرح کرده، بسیار شبیه نظریه اخلاقی کانت است؛ زیرا در هر دو نظریه، عملی اخلاقی دانسته می‌شود که انسان بخواهد آن را کلیت بخشد و به صورت قانونی عام برای همه انسان‌ها درآورد. در این دو نظریه، رابطه میان انسان‌ها مشارکت و تعاون است و هر انسانی نه تنها باید به آزادی دیگران احترام بگذارد، بلکه در برابر آنان مسئول نیز هست. اما در هستی و نیستی آزادی هر انسانی مانعی برای آزادی انسان‌های دیگر است و رابطه میان انسان‌ها چیزی جز کشمکش و نزاع نیست. سارتر هم در هستی و نیستی که پیش از آن سخنرانی نوشته شده است و هم در نقد عقل دیالکتیکی که پس از آن به نگارش درآمده است، اخلاق کانتی را رد می‌کند و می‌گوید انسان نمی‌تواند دیگری را هدف و غایت فی‌نفسه در نظر بگیرد. او در هستی و نیستی می‌گوید از لحاظ مابعدالطبیعی محال است که میان انسان‌ها رابطه‌ای جز جنگ و ستیز برقرار باشد و پذیرفتن قواعد کلی به منظور فراهم کردن امکان تلقی دیگران به عنوان غایات فی‌نفسه به معنای درافتادن در خودفریبی است. از نظر او در روابط بشری همواره نوعی خودفریبی وجود دارد. اگر آنگونه که سارتر می‌گوید، رابطه میان انسان‌ها مبتنی بر تنازع است، چگونه و بر چه اساسی انسان می‌تواند تعهدات و اموری را که خود نسبت به آنها ملتزم است، کلیت بخشد و همه انسان‌ها را به آنها ملتزم کند؟ اصولاً انسان چه حقی دارد که برای دیگران قانون و تکلیف معلوم کند؟ بنابراین میان نظریه اخلاقی که در سخنرانی مذکور ارائه شده و آنچه سارتر در آثار دیگر خود گفته است، تناقضی آشکار وجود دارد.^[۱۵] از آنجا که مطهری در موضوع مسئولیت صرفاً بر مبنای سخنرانی سارتر به نقد او می‌پردازد و از آنچه سارتر در هستی و نیستی و سایر آثارش در این باره گفته است اطلاعی ندارد، متوجه این تناقض نشده است.

۲۶. مطهری، یادداشت‌ها، ۷: ۸۲.

۲۷. مرتضی مطهری، هدف زندگی (تهران: صدرا، ۱۳۹۰)، ۴۰ و ۴۱.

انسان دوستی

سارتر در نقد دیدگاه کی‌یرگور می‌گوید تفسیر دینی او مستلزم آن است که انسان‌ها از یکدیگر کناره بگیرند، زیرا اگر انسان می‌خواهد با خدا مرتبط شود باید هرگونه ارتباط دیگری را قطع کند. انسانی که به خدا مشغول است در مقابل انسان‌های دیگر احساس مسئولیت نمی‌کند. او خود را فقط در مقابل خدا مسئول می‌داند. چنین انسانی آنقدر غرق در خداست که انسان‌های دیگر را فراموش می‌کند. انسان مؤمن فقط خدا را دوست دارد و اگر تظاهر به دوست داشتن انسان‌ها می‌کند از روی علاقه واقعی نیست، بلکه فقط از این جهت است که خدا از او چنین چیزی را خواسته است.

اما اگر خدا را کنار بگذاریم، انسان‌های دیگر جایگاه خود را پیدا می‌کنند و روابط بشری قوام و استحکام پیدا می‌کند. کنار گذاشتن خدا راه را برای احترام واقعی به دیگران باز می‌کند. انسان ملحد تظاهر به دوست داشتن دیگران نمی‌کند. او انسان‌های دیگر را همانگونه که هستند دوست دارد و برای این کار، نیاز به وساطت خدا ندارد. سارتر در گفت‌وگو با سیمون دوبووار در پاسخ به این پرسش که «عدم اعتقاد به خدا چه فایده‌ای برای داشته است؟» می‌گوید: «روابطم با دیگران مستقیم شده است. دیگر قادر مطلق میان من و دیگران واسطه نیست. من برای دوست داشتن همسایه‌ام به خدا نیاز ندارم. این رابطه مستقیمی میان انسان و انسان‌هاست».^{۲۸} بدین ترتیب، حذف خدا اخلاق را ممکن می‌کند. چنین اخلاقی دیگر هیچ تعلقی به خدا ندارد و کاملاً بشری است. «اخلاقی که معلق به وجود خدا باشد به نفی وجود انسان منتهی می‌شود»^{۲۹} و به همین دلیل نمی‌تواند اخلاق به معنای واقعی کلمه باشد. «چه خدا باشد چه نباشد، مسئله یکی است. به هر حال نباید اخلاقی برای خوش آمدن او بنا کرد».^{۳۰}

سارتر این مطلب را در نمایش‌نامه شیطان و خدا به خوبی بیان کرده است. گوتس، قهرمان داستان، ابتدا به بدی مطلق، یعنی شیطان، روی می‌آورد و انسان شروری می‌شود، اما اعمالش رنج و مصیبت برای انسان‌ها به همراه می‌آورد؛ سپس از خوبی مطلق، یعنی خدا پیروی می‌کند و می‌کوشد تا روی زمین مدینه فاضله درست کند، اما اعمالش بیش‌تر از آنکه برای انسان‌ها مفید باشد به آنها آسیب می‌رساند. او درمی‌یابد که رابطه با خدا به اندازه رابطه

28. Simone De Beauvoir, *Adieux: A Farewell to Sartre*, trans. Patrick O'Brian (New York: Pantheon, 1984), 444.

۲۹. ژان پل سارتر، شیطان و خدا، ترجمه ابوالحسن نجفی (تهران: زمان، ۱۳۵۷)، ۳۰۱.

۳۰. سارتر، شیطان و خدا، ۳۰۷.

با شیطان، انسان را از انسان‌های دیگر جدا می‌کند. «من خدا را کشتم، چون مرا از مردم جدا می‌کرد». ^{۳۱} در پایان، گوتس، خدا و شیطان را همراه با خیر و شر مطلق کنار می‌گذارد و به انسان روی می‌آورد.

نقد مطهری

۱. فرهنگ غربی در عصر جدید دین را زائیده ترس از جهنم یا طمع بهشت و مانند آن دانسته و کنار گذاشته است، اما در نبود دین، دچار خلأ معنوی شده و برای اینکه این خلأ را پر کند به اومانیسم یا انسان‌گرایی متوسل شده است. انسان غربی، خدای جدید را جایگزین خدای قدیمی کرده است و به جای خدمت به خدای متعالی می‌خواهد در خدمت انسانیت باشد. ^[۱۶] کسانی مانند آگوست کنت و سارتر به خدا پشت کردند و به انسانیت به عنوان امری اصیل رو آوردند، غافل از اینکه ریشه انسان‌گرایی در دین و ایمان است و بدون خدا نمی‌توان به «شرافت و صفا و حیثیت ذاتی بشر و به خدمت و خیر» دست یافت. ^{۳۲} اخلاق و ارزش‌های انسانی در پرتو دین معنا پیدا می‌کنند.

«ارزش مذهب این است که ملاکها و معیارهای ارزش را در انسان احیا می‌کند. مذهب نه فقط از راه بهشت و جهنم جبراً اخلاق را تحمیل می‌کند، بلکه در اعتقاد انسان چیزهایی از انسانیت را احیا می‌کند و [به عبارت دیگر] انسانیت انسان را به شکل خاصی احیا می‌نماید که در پرتو احیای آن، تمام ارزشهای انسانی - که امروز واقعاً و عملاً بی‌معنی است - معنای منطقی و دقیق پیدا می‌کند». ^{۳۳}

۲. انسان‌گرایی و مادی‌گرایی، غربی‌ها را دچار تناقض کرده است. از یک سو از اومانیسم و انسانیت و تعهد انسان نسبت به انسان دم می‌زنند و از سوی دیگر به استعمار ملت‌های دیگر می‌پردازند. از یک طرف اعلامیه حقوق بشر می‌دهند و از طرف دیگر به ویتنام حمله نظامی می‌کنند. «روح فرنگی اعم از آمریکایی و اروپایی، استعمار و همین اخلاق [ماکیاولی و نیچه] است... اینها این همه دم از انسانیت و انسان‌دوستی می‌زنند و ما می‌گوییم راسل چنین گفته است و سارتر چنین گفته است، ولی هم راسل ته فکرش همین است و هم سارتر». ^{۳۴} «امثال راسل و سارتر تناقضی که گرفتارش هستند این است که از طرفی انسانیت و اصالت آن را می‌کوبند

۳۱. سارتر، شیطان و خدا، ۲۸۷.

۳۲. مرتضی مطهری، یادداشت‌ها، جلد ۱ (تهران: صدرا، ۱۳۷۸)، ۳۳۶.

۳۳. مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ۱۶۱.

۳۴. مرتضی مطهری، انسان کامل (تهران: صدرا، ۱۳۸۶)، ۲۲۷.

و از طرف دیگر می‌خواهند به فرض و اعتبار خود به آن اصالت بدهند.^{۳۵} سارتر خود را اومانیزم و انسان‌گرا می‌داند، اما شعارهای اومانیزمی او توخالی است. «نتیجه بارز انسان‌گرایی سارتر، همان است که هر چندی یک بار او را می‌بینیم که بر مظلومیت اسرائیل اشک تمساح می‌ریزد و از ستم اعراب، بالخصوص آوارگان فلسطین، ناله‌ها سر می‌دهد».^{۳۶ [۱۷]}

۳. جهان‌بینی مادی مبتنی بر منافع و مطامع است. اگر امثال سارتر از انسانیت دفاع می‌کنند و خود را در درد مردم استعمارزده شریک نشان می‌دهند، منفعتی در آن دیده‌اند. آنان «پس از احساس اینکه مردم استعمارزده دارند بپا می‌خیزند، خودشان را همصدا کرده‌اند که در این نهضتها هم سهمی داشته باشند، یعنی اینها هم علمشان علم اسیر مطامع است».^{۳۷} جهان‌بینی مادی اجازه اخلاقی زیستن و انسان‌گرایی را نمی‌دهد: «بسیار ساده‌لوحانه است که بپنداریم آقای سارتر و آقای راسل و آقای کامو که هستی و خلقت را پوچ و بی‌هدف می‌انگارند و جهان را سراسر تاریکی می‌بینند و نیکی و بدی را در مقیاس جهان یک جور می‌بینند و خلاصه با جهان‌بینی مادی، ایده‌آلیست اخلاقی و اجتماعی و ایده‌پرست شده‌اند، ایده‌پرستی که خودشان آن را موهوم می‌دانند».^{۳۸}

ارزیابی

۱. مطهری اومانیزم را به معنای انسان‌دوستی و احترام و خدمت به انسان به کار می‌برد و آن را نوعی معنویت می‌داند، در حالی که در فلسفه سارتر، اومانیزم به معنای جایگزین شدن انسان به جای خداست. در این معنا از اومانیزم انسان عالی‌ترین موجود است و آزادانه و بدون هیچ تکیه‌گاهی دست به انتخاب و طرح‌ریزی می‌زند و معنا، ارزش، قانون، اخلاق و... را می‌آفریند. او معیار و مبنای هر چیز و خدای جهان خویش است. بنابراین، زمانی که مطهری رویکرد اومانیزمی سارتر را مغایر با انسان‌دوستی می‌داند درک درستی از معنای اومانیزم در فلسفه او ندارد.

۲. درست است که همه دولت‌ها از جمله دولت‌های غربی، همواره براساس منافع خود عمل کرده‌اند و در این راه اگر لازم بوده است اعمال غیراخلاقی نیز انجام داده‌اند، اما عجیب است که مطهری میان سیاستمداران و متفکران فرقی قائل نمی‌شود و همه غربی‌ها را منفعت‌طلب و فریکار می‌داند و حتی پا را فراتر گذاشته و پس از اتهام مذکور در اظهارنظری نژادپرستانه می‌گوید در میان

۳۵. مطهری، یادداشت‌ها، ۱: ۳۹۳.

۳۶. مرتضی مطهری، انسان در قرآن (تهران: صدرا، ۱۳۷۶)، ۷۳.

۳۷. مرتضی مطهری، یادداشت‌ها، جلد ۴ (تهران: صدرا، ۱۳۸۰)، ۱۳۴.

۳۸. مطهری، یادداشت‌ها، ۴: ۱۳۴.

فرنگی‌ها «شاید خیلی افراد استثنایی پیدا شوند که این طور نباشند و احتمالاً در آنها هم خونی از مشرق زمین وجود دارد؛ لابد مادرشان اهل مشرق زمین بوده، و آلا نژاد اینها این نژاد نیست!».^{۳۹}

۳. بدون تردید دین و ایمان پشتوانه محکمی برای اخلاق است، زیرا انسان متدین برای انجام دادن عمل خوب و پرهیز از عمل بد، علاوه بر انگیزه انسانی از انگیزه ایمانی نیز برخوردار است؛ اما از اینجا نمی‌توان نتیجه گرفت که بدون دین و ایمان اخلاق کاملاً فرومی‌ریزد، زیرا انسان بی‌ایمان می‌تواند با انگیزه انسانی عمل خوب را انجام دهد و از عمل بد پرهیز کند. در عمل هم می‌بینیم که بسیاری از افراد ملحد، اخلاق‌گرا هستند، حتی گاهی بیش از کسانی که ادعای دین و ایمان دارند.

نتیجه‌گیری

در هر پژوهش دقیق باید به منابع اصلی ارجاع داده شود، اما مطهری نه تنها با زبان فرانسوی، بلکه با هیچ یک از زبان‌های اروپایی آشنا نبود^[۱۸] و اطلاعاتش درباره فلسفه سارتر، منحصر به معدود ترجمه‌های فارسی آثار او بوده است.^[۱۹] کتاب اصلی سارتر در دوره اول حیات فکری اش هستی و نیستی و در دوره دوم نقد عقل دیالکتیکی است، اما مطهری به جای ارجاع دادن به این دو کتاب بیش‌تر از کتاب اگزیستانسیالیسم نوعی اومانیسم است استفاده کرده است که با عنوان اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر به فارسی ترجمه شده بود.^[۲۰] از این رو می‌توان گفت او به فلسفه سارتر تسلط نداشته است.^[۲۱]

مطهری در خانواده‌ای روحانی بزرگ شد و از نوجوانی تحصیلات حوزوی را شروع کرد و سپس به کسوت روحانیت درآمد. باورهای او در این روند شکل گرفت و طبیعی است که وقتی به فلسفه روی آورد به دفاع عقلانی از اسلام پرداخت. در مقابل، سارتر در خانواده‌ای با اعتقادات مذهبی متضاد رشد کرد و در نوجوانی ایمانش به خدا را از دست داد. باورهای او نیز در این روند شکل گرفت و طبیعی است که وقتی به فلسفه روی آورد به دفاع عقلانی از الحاد پرداخت. بنابراین، اگر در این بحث هدف را معیار قرار دهیم، مطهری متکلم بود، زیرا به دنبال دفاع عقلانی از عقاید ایمانی بود؛^[۲۲] اما از سوی دیگر، سارتر نیز در بی دفاع عقلانی از عقاید الحادی بود و اگر چنین تعبیری درست باشد، او «متکلم الحادی» بود.

مبانی تفکر مطهری، الهی است و نتایجی که می‌گیرد با این مبانی سازگار است. در مقابل، مبانی تفکر سارتر الحادی است و نتایجی که به آن می‌رسد با این مبانی سازگاری دارد. مبانی هر

۳۹. مطهری، انسان کامل، ۲۲۷ و ۲۲۸.

متفکر که در طول زندگی و بر اثر عوامل ارثی، خانوادگی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، اقتصادی و... شکل می‌گیرد، نظرگاهی را برای او فراهم می‌کند و او در ادامه به هر موضوعی از این نظرگاه می‌نگرد. مؤمن و ملحد با نظرگاه‌های متفاوت به عالم می‌نگرند و به همین دلیل آن را متفاوت می‌بینند. مؤمن، ملحد را به ندیدن آنچه وجود دارد متهم می‌کند و ملحد، مؤمن را به دیدن آنچه وجود ندارد. بنابراین، گرچه در جزئیات می‌توان انتقادهایی را در مورد افکار سارتر و مطهری مطرح کرد و در این مقاله به برخی از آنها اشاره شد، اما در کلیات اگر از نظرگاه سارتر نگاه کنیم آنچه او می‌گوید درست است، اما اگر از نظرگاه مطهری نگاه کنیم، نقدهای او به سارتر وارد است. اختلاف این دو متفکر در مبانی و نظرگاه‌های متفاوت است. به تعبیر مولوی:

از نظرگاه است ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و گبر و جهود

پی‌نوشت‌ها

۱۳. مطهری در یادداشت‌های خود، مطالبی را از علی شریعتی و داریوش آشوری در تأیید این مطلب می‌آورد. از شریعتی نقل می‌کند که: «این خرافه بزرگی است که اگر خدا در هستی نباشد و اگر چنانکه ژان پل سارتر می‌گوید هستی بی‌معنی و احمق بوده باشد، خود بدان معنی و غایت ببخشیم یا انسان را دارای معنی و غایت بدانیم»^{۴۰} و از قول آشوری می‌گوید سارتر می‌خواهد «هومانیسم» را جانشین مذهب کند تا «موج نیهیلیزم را از سر بگذرانند و راهی به آینده بگشایند».^{۴۱}

۱۴. این دیدگاه سارتر ریشه در محیط خانوادگی و تحصیلی او دارد: «حقیقت این است که من به وسیلهٔ بستگان و معلمانی بزرگ شدم و تعلیم دیدم که بیش‌ترشان قهرمانان اخلاق غیردینی بودند و در هر جا می‌کوشیدند تا آن را جایگزین اخلاق دینی کنند».^{۴۲}

۱۵. به گفتهٔ مری وارناک سارتر بعداً از چاپ این سخنرانی اظهار پشیمانی کرد.^{۴۳}

۱۶. مطهری در تأیید این مطلب بارها به مقالهٔ داریوش آشوری ارجاع داده است.^{۴۴}

۱۷. این ادعای مطهری نیازمند پژوهش مستقل است.

۴۰. مطهری، یادداشت‌ها، ۱: ۳۹۰.

۴۱. مطهری، یادداشت‌ها، ۱: ۳۸۸.

42. Sartre, *The War Diaries of Jean-Paul Sartre: November 1939-March 1940*, 72.

43. Sartre, *Being and Nothingness; An Essay on Phenomenological Ontology*, xiv.

۴۴. داریوش آشوری، «دو چهرهٔ نیهیلیزم امروز غرب»، جهان‌نو، شمارهٔ شهریور ۱۳۴۵.

۱۸. نقل شده است که مطهری در یکی از سخنرانی‌های خود درباره اصل تضاد در فلسفه اسلامی به تز و آنتی‌تز و سنتز هگل اشاره می‌کند و فردید که در جلسه حضور داشته است در اعتراض می‌گوید کسی که زبان آلمانی نمی‌داند، چگونه می‌تواند از فلسفه هگل سخن بگوید؟ فردید در جایی دیگر نیز گفته است: «حتی شهید مطهری هم اگر یک قدری سنش بالا نرفته بود می‌نشست یک زبانی یاد می‌گرفت دو سه سال آلمانی می‌خواند بهتر بود».^{۴۵} غلامعلی حدادعادل نیز در این باره گفته است: «اگر وی زبان خارجی می‌دانست، مسلماً گزارش وی از فلسفه غربی دقیق‌تر و عمیق‌تر می‌بود».^{۴۶}

۱۹. یکی از اشکال‌های مطهری این است که در موارد بسیار، مطالبی را به سارتر (یا متفکران دیگر) نسبت می‌دهد، اما منبع را ذکر نمی‌کند. روش علمی اقتضا می‌کند که اگر مطلبی را از کسی نقل می‌کنیم، منبع آن را مشخص کنیم و به آن ارجاع دهیم. البته این اشکال در آثار مطهری که در اصل سخنرانی بوده و از نوار پیاده شده، قابل توجیه است، اما در آثاری که او خود نوشته است نیز دیده می‌شود. جالب اینجاست که گاهی مطلب در علامت نقل قول آورده شده است، اما همچنان خبری از ذکر منبع نیست.

۲۰. استناد مطهری به ترجمه این کتاب باعث شده است اشکال‌های سهوی یا عمدی موجود در آن به نوشته‌های او نیز راه یابد. برای نمونه مصطفی رحیمی، مترجم کتاب، ظاهراً برای اینکه از برچسب ترویج الحاد در امان بماند هر جا سارتر ملحد از نبود خدا سخن گفته است کلمه «خدا» را به «واجب الوجود» تغییر داده و برای مثال، در نقل عبارت معروف داستایفسکی نوشته است: «اگر واجب الوجود نباشد هر کاری مجاز است». مطهری که به اصل کتاب دسترسی نداشته و اگر هم داشته نمی‌توانسته از آن استفاده کند، عین عبارت نادرست مترجم را آورده است.

۲۱. «گزارش وی از فلسفه هیچ یک از فیلسوفان غربی کامل و جامع نیست و او خود نیز مدعی چنین جامعیت و کمالی نبود».^{۴۷}

۲۲. مطهری به همین منظور به نقد کسانی می‌پردازد که قرائت جدیدی از اسلام ارائه داده‌اند. از نظر او، یکی از این افراد، علی شریعتی است که می‌خواهد با اندیشه‌های کسانی مانند سارتر، اسلام جدیدی عرضه کند. مطهری در سال ۱۳۵۶ در بخشی از نامه‌اش به آیت‌الله خمینی با اشاره به شریعتی می‌نویسد: «عجبا! می‌خواهند با اندیشه‌هایی که چکیده افکار ماسینیون مستشار

45. <https://iqna.ir/fa/news/3253942>; <http://fardidnameh.blogfa.com/category/5>

۴۶. غلامعلی حدادعادل، «مطهری و فلسفه تطبیقی»، در: با احترام (تهران: هرمس، ۱۳۸۸)، ۴۳۱.

۴۷. حدادعادل، «مطهری و فلسفه تطبیقی»، ۴۳۰.

سارتر از نگاه مطهری (بخش دوم) / علوی تبار ۲۰۹

وزارت مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا و سرپرست مبلغان مسیحی در مصر و افکار گروپیچ یهودی ماتریالیست و اندیشه‌های ژان پل سارتر اگزیستانسیالیست ضد خدا و عقاید دورکهایم جامعه‌شناس ضد مذهب است، اسلام نوین بسازند، پس و علی الاسلام السلام».^{۴۸} جالب است که اعضای گروه فرقان که مطهری را ترور کردند به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های شریعتی قرار داشتند و از نظریه «اسلام منهای روحانیت» یا به تعبیر خودشان، «اسلام منهای آخوندیسم» حمایت می‌کردند و از انتقادهای مطهری به شریعتی بسیار ناخرسند بودند.

۴۸. مرتضی مطهری، نامه تاریخی استاد مطهری به امام خمینی (تهران: صدرا، ۱۳۸۶)، ۲۰.

سیاهه منابع

الف-منبع فارسی:

- حدادعادل، غلامعلی. «مطهری و فلسفه تطبیقی» در: با احترام. تهران: هرمس، ۱۳۸۸.
- سارتر، ژان پل. شیطان و خدا. ترجمه ابوالحسن نجفی. تهران: زمان، ۱۳۵۷.
- سارتر، ژان پل. تهوع. ترجمه امیرجلال الدین اعلم. تهران: نیلوفر، ۱۳۷۱.
- مطهری، مرتضی. انسان در قرآن. تهران: صدرا، ۱۳۷۶.
- مطهری، مرتضی. یادداشت‌ها. جلد ۱. تهران: صدرا، ۱۳۷۸.
- مطهری، مرتضی. یادداشت‌ها. جلد ۴. تهران: صدرا، ۱۳۸۰.
- مطهری، مرتضی. یادداشت‌ها. جلد ۷. تهران: صدرا، ۱۳۸۱.
- مطهری، مرتضی. انسان کامل. تهران: صدرا، ۱۳۸۶.
- مطهری، مرتضی. نامه تاریخی استاد مطهری به امام خمینی. تهران: صدرا، ۱۳۸۶.
- مطهری، مرتضی. یادداشت‌ها. جلد ۱۱. تهران: صدرا، ۱۳۸۶.
- مطهری، مرتضی. تعلیم و تربیت در اسلام. تهران: صدرا، ۱۳۸۸.
- مطهری، مرتضی. هدف زندگی. تهران: صدرا، ۱۳۹۰.
- مطهری، مرتضی. گریز از ایمان و گریز از عمل. تهران: صدرا، ۱۳۹۵.

ب-منابع لاتین:

- De Beavoir, Simone. *Adieux: A Farewell to Sartre*. Translation by Patrick O'Brian. New York: Pantheon, 1984.
- Sartre, Jean-Paul. *No Exit and Three Other Plays*. Translation by Stuart Gilbert and Lionel Abel. New York: Random House, 1995.
- Sartre, Jean-Paul. *Being and Nothingness; An Essay on Phenomenological Ontology*. Translation by Hazel Barnes. London: Methuen, 1958.
- Sartre, Jean-Paul. *Existentialism and Humanism*. Translation by Philip Mairet. London: Methuen, 1977.
- Sartre, Jean-Paul. *The War Diaries of Jean-Paul Sartre: November 1939-March 1940*. Translation by Quintin Hoare. New York: Pantheon Books, 1984.